

مادر دانا

مادر دانا تواند پرورد فرزند را
 در تن سالم بود عقل سلیم و فکر خوب
 ناتوانی خیزد از ناتن درستی بی گمان
 مادر دانا تواند پرورد فرزند خویش
 ایزن نادان پرور بچه را ناند درست
 تندرست و پردل و جانسخت و باعزم و متین
 کی توان از ناتوانان خواست او صافی چنین
 هست آری تن درستی با تو انائی قرین
 آفرین بر این چنین مادر هزاران آفرین
 بچه نازدن به از شما هه افکندن چنین

محمد هاشم میرزا افسر

محاوره تاگور و اینشتین

بقیه از شماره قبل

اینشتین - بنابراین ادراك عالم بعینه ادراك ذات انسانی است
 تاگور - بلی همان ذات ازلی است که ما فقط آن را بواسطه

حواس و عواطف و اعمال پر خودمان درك مینمائیم ما انسان ازلی را مجرد
 از قیود فردیه ادراك میکنیم و آن ادراك بواسطه عقول مقید ما (یعنی
 مقید بقیود فردیه و سایر قیود و عوارض و قوای بشریت) حاصل
 میشود در صورتیکه علم بقیود فرد نظری ندارد بلکه منظور و مقصود آن
 حقایق ازلیه است و ذین این حقایق را ادراك و بر احتیاجات نفس تطبیق
 می نماید و عبارت دیگر برای حقیقت قیمت مخصوصی قرار میدهد ولی
 فهمیدن حقیقت بذریعه امتزاج و ارتباط کامل بها بدست میآید !
 اینشتین - بنابراین حقیقت و جمال جد او منفصل از انسان نیستند
 تاگور - من این مطالب را نگفتم .

اینشتین - لیکن اگر برای انسان در این عالم وجودی نباشد بجمال هیچ چیزی شعوری پیدا نخواهد شد زیرا نفی وجود انسان از عالم شعور او را نیز نفی میکند؛

تاگور - همینطور است •

اینشتین - در این مطلب نسبت بجمال با این فکر موافقم ولی نسبت بحقیقت موافق نیستم

تاگور - برای چه؟ در صورتیکه ادراک حقیقت حاصل نمیکرد مگر بواسطه انسان!

اینشتین - هر چند از اثبات نظریه خود عاجزم ولی عقیده من همین است تاگور - قوام جمال عالم کمال تناسب اجزاء و انتظامات آن است وقوام حقیقت ادراک عقل ازلی است و ما افراد بشر حقیقت را درک مینمائیم بواسطه خطاها و اصلاحات متوالیه و زیادی اختیارات و امتحانات تا آنکه بوجدان منتهی شود وگرنه چگونه معرفت حقیقت بدست میآید؟

اینشتین - من بنظریه فیثاغورث معتقدم که میگوید حقیقت قطع نظر از وجود انسان دارای وجود استقلالی است هر چند از اثبات آن عاجز هستم! تاگور - حقیقتی که با ذات ازلیه متحد است باید بصفه انسانیت متصف باشد والا هرچه را که ما بصفه انسانیت درک مینمائیم که حقیقتی است ممکن نیست که انرا حقیقت بنامیم! زیرا ادراک حقیقت موقوف است بمنطق عقل و انهم در مقام ذات انسانی است مخفی نیست که براهما در فلسفه هندی حقیقت مطلقه ایستکه که صرف نظر از تعقل فرد تصور ووصف ان بکلمات ممکن نیست، بلکه در صورتی این تصور ممکن است که فرد در ذات

ازایه غیر محدوده فانی گردد ولی مثل این حقیقت از نوع حقایق علمیه خارج و بمملکت علم انسانی نداشته فقط نمایشی است برای عقل انسانی

که میتوان آن را خیال نامید!

اینشتین - این خیال فرداست یا نوع؟

تاگور - هر کدام از فرد و نوع جزء وحدت کامله است که آن انسانیت باشد

چنانکه عقل انسانی با مرتبه کمالی که دارد حقیقتی را درک مینماید که عقل هر هندی و اروپائی همان حقیقت را یکسان درک نموده در آنجا با یکدیگر ملاقات مینمایند.

اینشتین - استعمال کلمه نوع در لغت آلمانی برای دلالت بر تمام

مخلوقات بشریه است و گاهی هم در معنی عمومی تری استعمال میشود چنانکه شامل میموت و غیره نیز می گردد؛ فقط مشکلی که در جلوماست این است

که آیا حقیقت مستقل و منفصل از وجدان ما است یا خیر؟

تاگور حقیقت عبارت است از وجود متناسب و نظم بین ظاهر و باطن امور

(یعنی جمال اشیاء)

اینشتین - محسوس است که ما همه روز بوسیله عقل اعمالی را

انجام میدهیم که خود را در قبال آنها مسئول نمیدانیم و عقل اعتراف دارد بوجود حقایق خارجی و مستقل از او مانند اینکه در این اطاق فعلا احدی

نباشد مع ذلک اسباب و آلات پذیرائی در آنجا موجود است.

یعنی گاهی درغرفه عقلی که اسباب و آلات موجوده را ادراک نماید

موجود نیست ولی آن اسباب و آلات حقیقه وجود دارد،

تاگور - بلی همین طور است، ولی این آلات و اسباب از عقل

فرد بیرون است نه از عقل مطلق! زیرا احساس ما این آلات و اسباب را

بقوه و جدائی است که در داخل ماموجود است :

اینشتین - لیکن آلات در حجره موجود است اگرچه احدی در آنجا نباشد و شعور بانکه حقیقت موجود و ثابت است حتی در حالت عدم وجود عقلیکه آنرا ادراک مینماید، شعوری است طبیعی و فطری که در هر انسانی حتی انسان اولی موجود است و این شعور امری است ضروری هر چند از روی برهان حسی نتوانیم آن را اثبات کنیم: فرض نمائیم هنگامی را که عالم و آنچه از جاد در آن هست موجود گردیده است ولی هنوز نه نسمة حیات، نه عقل و نه وجدانی هیچ کدام ایجاد نشده است آیا در این وقت عالم دارای وجود حقیقی میباشد یا خیر؟

بلی دارای وجود حقیقی است زیرا ممکن نیست بواسطه عدم وجود عقلی که انحقیقت را ادراک نماید حقیقت وجود عالم را انکار نمود اگرچه شاید بطریقه علمیه (طریق معموله امروزی) اثبات این مطلب تا درجه صعوبت داشته باشد ولی بجز تسلیم و ایمان بصحت آن چاره ای نیست.

تاگور - در هر حال هر چند ثابت شود حقیقت مطلقه ای کلاً مستقل و جدا از عقل انسانی - معذالک در نظر ما غیر موجود است.

اینشتین - بنا بر این تدین من بیشتر از تو میباشد!!

تاگور - دیانت من اینست که بین عقل انسان ازلی و ذاتیت ازلی او و ذاتیت فردی خودم جمع نمایم

در اینجا مناقشه بین بزرگترین شاعر هندی و بزرگترین فیلسوف غرب که در موضوع حقیقت مطلقه بطور درستانه جریان داشته است ختم میشود ولی مجله ای که این محاوره از آن نقل شده است از کیفیت جدا شدن این دو فیلسوف از یکدیگر و ختم مقال آنها ذکری ننموده است • ترجمه: ادیب بجنوردی •